

چکیده

یکی از مسائل مهمی که در نظریه ساختارگرایی بدان پرداخته شده، رابطه میان زبان و روایت و چگونگی تبلور زمان در روایت است. از منظر برخی فیلسوفان، همچون پل ریکور، فهم زمان به‌گونه‌ای تحریدی بسیار مشکل است؛ اما یکی از راه‌هایی که باعث ملموس و عینی شدن این امر انتزاعی می‌شود، کش روایت است. به‌طورکلی بر مبنای تحلیل ساختارگرایان، بهویژه بارت و ژرار ژنت، زمان یکی از مؤلفه‌های اصلی پیشبرد هر روایت است که به همراه علیّت، خط داستان را به پیش می‌برد؛ به علاوه هر متن روایی دارای دو زمان است: یکی زمان دال روایت (یعنی مقدار زمان خوانش متن روایی) و دیگر زمان مدلول (یعنی مقدار زمان رخدادهای داستان). ساختارگرایان، بهویژه ژنت، درخصوص زمان «در» روایت سه مسئله را مطرح کرده‌اند: ۱. ترتیب؛ چگونگی نظم و توالی و آرایش رخدادها در سخن روایت؛ ۲. دیرش؛ مناسبات میان طول زمان داستان و زمان سخن یا دال روایت؛^۳ بسامد؛ شمار دفعاتی که رخدادی روی می‌دهد و شمار دفعاتی که آن رخداد نقل و روایت می‌شود. علاوه بر این‌ها، در پایان مقاله، انواع روابط میان زمان روی دادن رخدادها در داستان و زمان نقل و روایت آن‌ها از جانب راوی هم توصیف شده است.

واژه‌های کلیدی: زمان، روایت، ترتیب، دیرش، بسامد، سخن.

زمان و روایت

دکتر قدرت قاسمی‌پور

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز

مقدمه

بحث در باب مفهوم زمان در میان اندیشمندان و نظریه‌پردازان سابقه‌ای دیرینه دارد. از فیلسفان گرفته تا یزدان‌شناسان و فیزیک‌دانان، هر کدام در باب زمان اظهارنظرهایی کرده‌اند؛ اما همگی بر این امر صحّه گذاشته‌اند که تعریفی عینی و دقیق از زمان، امری ناشدنی است. آبرت انشتین^۱ روزی گفته بود زمان همان چیزی است که مردم بر روی عقربه‌های ساعت خود می‌بینند. سنت آگوستین^۲ نیز اظهار کرده بود تا زمانی که از من پرسند زمان چیست، می‌دانم زمان چیست؛ اما آن‌گاه که از من بپرسند زمان چیست، دیگر نمی‌توانم پاسخی بدهم. شعار اصلی هوسرل^۳، فیلسوف پدیدارشناس، این بود: حرکت به‌سوی خود اشیاء. پیش از او فیلسفانی همچون کانت^۴ گفته بودند که نمی‌توان شیء فی نفسه^۵ را دریافت؛ اما با رویکردی پدیدارشناسیک نمی‌توان «خود» زمان را تعریف کرد، بلکه ظهور و ارتباط آن با دیگر پدیدارهایی، همچون روایت است که آن را دریافت‌پذیر می‌کند.

به‌هرحال، انسان در مقام موجودی باشنده—در—زمان^۶، برای تقسیم‌بندی زمان از مفاهیمی همچون شب، روز، سال، ماه، قرن و هزاره بهره می‌گیرد که برگرفته از جریان‌های طبیعی‌اند. انسان، به‌واقع موجودی است که از نظر ساختار ذهنی، هم در حال شوئند^۷ است و هم امور و جریان‌ها را بر مبنای پی‌آیندی^۸ درمی‌باید. اگر فرد از جهان بیرونی بریده شود، باز هم تجربه‌توالی و تداعی اندیشه‌های خود را دنبال می‌کند. ساختار ذهنی انسان از «فرآیند» جدایی‌ناپذیر است. از مقوله‌های اصلی ساختار فاهمه انسان، یکی نیز «زمان» است. برای آنکه زمان در جایگاه امری اجتماعی و بینافردی فهمیده شود، نیاز است تجربه آن به‌مدد مقولاتی، همچون روز، شب، ماه، سال، دقیقه، ثانیه، هزاره و مانند این‌ها بیان شود.

در این مقال، با توجه به آنکه هدف ما بررسی ساختار زمان روایت‌شونده است، چندان به مسائل پیچیده فلسفی و پدیدارشناسانه زمان نمی‌پردازیم، بلکه به پدیدارشدن زمان «در» روایت و روایت «در» زمان تأکید می‌کنیم. روشن است که نگرش ما مبتنی بر تحلیل زمان به‌عنوان سازه‌ای در کنش روایت داستانی است.

جالب این است که بسیاری از نظریه‌پردازان فهم، زمان را تابع فهم و کنش روایت می‌دانند؛ زیرا «هر تجربه زمانمند (تجربه‌ای که در مسیر زمان رخ می‌دهد و با زمان دانسته و شناخته می‌شود) با کنش روایی همراه است. زمان، بی‌معناست مگر آنکه خود، زمانمند شود؛ یعنی به بیان درآید یا به گفته ارسسطو روایت شود.» (احمدی، ۱۳۷۸: ۶۳۵). از میان نظریه‌پردازان علوم انسانی، هیچ‌کس به‌اندازه پل ریکور^۹، به رابطه زمان و روایت نپرداخته است. او خود، کتاب سه‌گانه‌ای دارد با عنوان *زمان و روایت*. به نظر ریکور، زمان فقط بخشی از راههای روایت نیست، بلکه روایت، رابطه انسان با زمان است. در باب ارتباط روایت با زمان، دیدگاه ریکور مبنی است بر اینکه روایت، ابزار بنیادینی است که انسان از رهگذر آن، زمانمندی را درمی‌یابد. در رابطه‌ای مقارن با هم است که از طریق تجربه روایت‌ها (تاریخی یا داستانی) می‌توان به ساماندهی انگاره زمان پی‌برد، و همچنین از طریق تجربه زمان است که می‌توان توانش روایی^{۱۰} را به پیش برد. به نظر او «از آن جایی که انسان نمی‌تواند، بیرون از تجربه زمان وجود داشته باشد، می‌توان گفت انسان، حیوانی روایی است.» (ریکور، ۱۹۸۰: ۱۷۵). از این‌رو، برای ریکور روایت، بیان بنیادین هستی است به‌عنوان لحظه «حضور». انسان ساختار مفاهیمی همچون گذشته، آینده و حال را از طریق کنش روایت درمی‌یابد. در این باب، فرض اولیه ریکور این است که زمانمندی و روایتمندی در معنای دقیق کلمه با هم مرتبط‌اند. در واقع او زمانمندی را آن ساختاری از هستی می‌داند که زبان را به روایت‌بودگی می‌رساند، و روایت را ساختاری زبانی در نظر می‌گیرد که زمانمندی مصدق نهایی آن است. بنابراین، این رابطه، رابطه‌ای دوسویه است؛ از این‌رو می‌گوید: «هنر داستان‌گویی چندان به نظر نمی‌رسد که تأمل در باب زمان باشد، که بدین وسیله وجود زمان امری مسلم و عینی فرض شود. پیش از هر چیزی، هنر داستان‌گویی، روایت را «در» زمان قرار می‌دهد.» (همان‌جا)

جرالد پرینس^{۱۱} نیز از روایتشناسان آمریکایی است که از موضوعی پسار روایتشناسی، همچون ریکور در باب رابطه زمان و روایت و تفہم زمانی می‌گوید: روایت با پدیدآوردن آنات مختلف زمانی و برقرار ساختن پیوندی میان آنها، با گنجاندن الگوهای معنادار در زنجیره‌های زمانی، با اشارت داشتن بر پایانی که تا

اندازه‌ای محاط در آغازگاهی بوده است و آغازگاهی که رو به سوی پایانی دارد، با آشکار ساختن معنای زمان و تحمیل معنا بر آن، زمان را می‌خواند و به ما می‌آموزد که زمان را چه طور بخوانیم (پرینس، ۲۰۰۰: ۱۲۹).

زمان گذشته از اینکه عامل ساختاردهنده تمام روایت‌هاست، می‌تواند به مانند هر پدیده‌ای دیگر در ردیف بن‌مایه اثری هنری درآید. آثاری همچون در جستجوی زمان از دست رفته اثر مارسل پروست^{۱۲} و کوه جادو اثر توماس مان^{۱۳} از این دست‌اند. در نتیجه، می‌توان گفت زمان عامل ساختاردهنده هر روایت است. اگر زمان در روایت وجود نداشته باشد، محتوای آن (داستان) هرگز وجود نخواهد داشت؛ زیرا یکی از سازه‌های اصلی هر روایتی، کنش یا اتفاق است که مبنی بر حرکت و زمان می‌باشد.

۱. زمان داستان و زمان سخن

حال زمان آن رسیده است که یکی از مهم‌ترین روندهای تحلیلی در بررسی ساختار زمان در روایت کاوش شود. همان‌طور که می‌دانیم یکی از بینانهای اصلی ساختارگرایی، تقابل‌های دوگانه و رابطه دال و مدلول است. در روایتشناسی ساختارگرا سخن روایی یا برونه آن، دال روایت است و داستان یا محتوای درونی روایت مدلول به حساب می‌آید. از این‌رو، روایتشناسان ساختارگرا برای هر روایتی به دو نوع زمان قائل هستند: یکی زمان دال روایت و دیگری زمان مدلول روایت.

پیش از ساختارگرایان، از میان فرمالیست‌های روسی، بوریس توماشفسکی^{۱۴} نیز به تمایز زمان داستان و زمان متن اشاره کرده است. او در رساله خود موسوم به درون مایگان^{۱۵} بیان کرده که زمان داستان مقدار زمانی است که به‌واسطه رخدادهای روایت‌شده گرفته می‌شود؛ اما زمان متن را زمانی می‌داند که برای خواندن اثر ادبی مورد نیاز است. از نظر او، زمان خوانش یا زمان متن، به اندازه یا حجم اثر روایی وابسته است. سیمور چتمن^{۱۶} نیز در مقاله خود، بر همین امر صحّه می‌گذارد:

در تحلیل روایت، می‌باید این امر را در نظر بگیریم که ما نه یک مقیاس، بلکه دو مقیاس زمانی داریم. می‌باید تمایزی قائل شد میان زمان درونی محتوی (زمان بدانسان که در داستان بازنمایی می‌شود) و زمان بیرونی یا زمان سخن (یعنی زمانی

که مخاطب به وسیله آن داستان را دنبال می‌کند) (چتمن، ۱۹۷۵: ۳۱۳).

نظم زمان، در زمان داستانی، نظمی «طبیعی» است؛ یعنی تابع قواعد معمول جهان بیرونی است. اما زمان متن یا زمان سخن روایی، شبیه‌زمان است؛ زیرا محتوای داستانی، یعنی رخدادها و حوادث و کردار شخصیت‌ها در زبان بازنمایی می‌شوند و زبان در سخن روایی نوشتاری به زنجیره‌ای فضایی^{۱۷} مبدل می‌شود و این زنجیره فضایی که باید در هنگام خوانش «صرف» گردد، نیاز به «زمانی» برای خوانده شدن دارد. زمان خواندن را می‌توان زمان سخن نامید؛ بُعدی است که از تبدیل فضا به زمان مبدل می‌شود و به همین دلیل شبیه‌زمان است. البته لازم است ذکر شود که زمان سخن یا زمان خوانش، امری متغیر است که از خواننده‌ای به خواننده دیگر متفاوت می‌شود. روایت ادبی زبانی، بهمانند روایت شفاهی و یا سینمایی باید مصرف شود. بنابراین، باید در زمانی تحقق یابد که همان زمان خوانش است. روایت نوشتاری، بهمانند هر چیز دیگری در زمان تولید می‌شود و در فضا و در عین حال به مثابة فضا وجود دارد و زمانی که برای مصرف آن نیاز است، زمانی است برای عبور یا پیمودن آن همچون جاده یا زمین. به نظر ژنت^{۱۸} «سخن روایی، هیچ سویه زمانمندانه‌ای [در روساخت] ندارد، جز آن سویه زمانی‌ای که بر مبنای نظمی افقی^{۱۹} هویتش را از زمان خوانش به دست می‌آورد.» (ژنت، ۲۰۰۰: ۹۱-۹۲).

پس زمان متن، امری مسئله‌دار است؛ زیرا امری مکانمند و فضایی است که به زمان مبدل می‌شود؛ متن یعنی ترتیب فضای خطی واژگان بر محوری تک‌ساحتی. متن یا سخن روایی، همچون جاده است؛ هنگامی که به جاده نظر می‌افکریم، خود جاده هم نشانه زمان است و هم مکان.

یکی از روایت‌شناسان ساختارگرا موسوم به کریستین متر^{۲۰}، برای تمايز و تشریح این زمان دوگانه، یعنی زمان دال و مدلول روایت، الگویی را بر مبنای روایت‌های سینمایی ارائه کرده است که برای دریافت این مسئله سودمند است. او این الگو را به عمد از روایت‌های سینمایی برگزیده است که در محتوای داستانی آن‌ها، مکان یا فضا همواره امری حاضر و موجود است؛ زیرا می‌خواهد مسئله زمان دوگانه را در روایت نشان دهد. کریستین متر برای بیان این امر از تصویر ثابت کاروانی در بیابان –

همچون تصاویر و عکس‌هایی که بر سردر سینماها دیده می‌شود— استفاده می‌کند و می‌گوید:

یک نما یا پلان سینمایی بدون حرکت و مجزا از دیگر تصاویر که مربوط به ناحیه‌ای از بیابان باشد، یک «تصویر» است (یعنی فضا— مدلول — فضا — دال)^{۱۱}؛ چند پلان متواالی و محدود از همین کاروان در بیابان، یک «توصیف» را فراهم می‌آورد (یعنی فضا — مدلول — زمان — دال)^{۱۲}؛ چند پلان متواالی از حرکت یک کاروان در مسیر بیابان سازنده یک «روایت» است (یعنی زمان — مدلول — زمان — دال)^{۱۳} (مت، ۲۰۰۰: ۸۷).

در این طرح، به خوبی نشان داده شده که برای مثال، هنر نقاشی نه دارای زمان تصویر است و نه زمان محتوا؛ ولی روایت‌های سینمایی و ادبی، هم دال آن‌ها دارای زمان (برای دیدن و خواندن) است و هم مدلول آن‌ها.

این دوگانه بودن زمان در سخن روایی، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌ها و یکی از «فصلوں مُمیّز» سخن روایی است که آن را از سخن فلسفی، منطقی، تغزلی، سیاسی، خطابه‌ای و مانند این‌ها جدا می‌کند. اگر برای مثال، **غزلیات حافظ** را در نظر بگیریم، آن‌ها فقط دارای زمان دال می‌باشند و مدلول آن‌ها فاقد بُعد زمانی است؛ زیرا فاقد عنصر داستان‌اند. اما متن **شاهنامه** فردوسی واجد دو بعد زمان متن و زمان داستان است؛ زمان داستان آن به زندگی و مرگ پهلوانان و شاهان اسطوره‌ای و تاریخی مربوط است.

از رابطه میان زمان داستان و زمان سخن روایی، موضوع دیگری را می‌توان با عنوان عدم توازن میان آن‌ها طرح کرد. محتوای روایت — که داستان می‌باشد — ممکن است دارای حوادثی گوناگون، چندخطی و برگشت‌ناپذیر باشد؛ یعنی زمان داستان، چندخطی است، ولی زمان متن و سخن، تک‌ساختی. در زنجیره عناصر زبانی، هر حرف را پس از حرف دیگر، هر واژه را پس از واژه دیگر و هر جمله را پس از جمله دیگر می‌خوانیم. ترتیب عناصر در متن، که بنا بر قاعده زمان متن است، منحصر به ترتیبی یک‌سویه و برگشت‌ناپذیر است؛ زیرا نظام زبان باعث صورت‌بندی تک‌خطی نشانه‌ها و بنابراین تعیین‌کننده روند بازنمایی خطی اطلاعات (مثلاً) داستان روایت می‌شود. سخن روایی «حجم» را در نظام نشانه‌ای خود به «خط» مبدل می‌کند؛ اما

به گفته پل ریکور، «زمان حتی در ساده‌ترین داستان‌ها، از مفهوم معمولی و پیش‌پا افتاده امر زنجیره‌وار مربوط به امور پی‌آیند که یکی پس از دیگری، در یک خط انتزاعی معطوف به یک مسیر منفرد (=یک طرفه) باشند می‌گریزد.» (ریکور، ۱۹۸۰: ۱۶۹). حتی زمانمندی تک‌خطی برای داستان، نه امری طبیعی است و نه صفت ویژه بیشتر داستان‌ها. به گفته تودورف^۴، «زمانمندی سخن، تک‌ساحتی است و زمانمندی داستان چندساحتی. در نتیجه ناممکن‌بودگی توازن میان این دو نوع زمانمندی به زمان‌پریشی می‌انجامد.» (تودورف، ۱۳۷۹: ۵۹).

۲. زمانمندی و علیّت در داستان

در روایتشناسی، امر مسلم این است که زمانمندی یا پی‌آیندی صرف رخدادها در داستان، تنها عامل سازنده عنصر روایتمندی نیست. زمان برای روایت شرطی لازم است؛ ولی کافی نیست. روایتمندی علاوه بر زمانمندی به علیّتمندی نیز نیازمند است. البته علیّت در معنای دقیق منطقی و فلسفی آن منظور نیست، بلکه منظور «از پس آمدن امری است، به‌سبب یا به‌دلیل امری دیگر». رولان بارت^۵، واحدهای روایی را به نقش‌ویژه‌های اصلی یا هسته^۶ و نقش‌ویژه‌های تکمیلی یا واکنش – یارها^۷ تقسیم می‌کند. آنچه برای کنش روایت، به‌لحاظ علیّتمندی اهمیت دارد، هسته‌ها یا نقش‌ویژه‌های اصلی‌اند که نمی‌توان آنها را از روایت حذف کرد؛ برای مثال «زنگ» به صدا در می‌آید» و «فردی گوشی تلفن را برمی‌دارد و به تلفن پاسخ می‌دهد»، دو نقش‌ویژه اصلی‌اند که بین این‌ها ممکن است نقش‌ویژه‌های فرعی در کار باشد: زنگ به صدا در آمد، او به طرف میز رفت، سیگارش را کنار گذاشت و گوشی را برداشت. از نظر بارت، نقشمندی این رخدادهای فرعی، یک‌سویه، طفیل‌وار، و فارغ از علیّتمندی است. این‌ها فضای ما بین این دو نقش‌ویژه اصلی را پر می‌کنند که هم به‌لحاظ زمانی با هم مرتبط هستند و هم به‌دلیل اینکه یکی به‌سبب دیگری آمده است. بارت می‌گوید: نقشمندی واکنش‌یارها، مبنی بر امری صرفاً زمانمندانه است؛ در حالی که رشته‌پیوند میان دو نقش‌ویژه اصلی، مبنی بر نقشمندی‌ای دوگانه است؛ یعنی هم زمانمندانه است و هم منطقی. واکنش‌یارها، چیزی جز واحدهایی بی‌آیند^۸ نیستند، در حالی که

نقش‌ویژه‌های اصلی، هم پی‌آیندند و هم نتیجه‌مند^{۲۹} [یا متنج از امر پیشین‌اند] (بارت، ۱۹۷۵: ۲۴۸).

بارت روایتمندی را تداخل و آمیختگی عنصر زمانمندی و علیتمندی می‌داند. او از قضیه‌ای مربوط به حکمت مدرسی برای بیان این امر سود می‌جوید؛ آن قضیه چنین است: «پس از این، زیرا به علت این»^{۳۰} به نظر بارت، روایتمندی، یعنی اینکه امری به لحاظ زمانی پس از امر دیگری باید؛ اما در همان حال، معلول یا به سبب امر پیشین خود باشد. اینجاست که بارت می‌گوید: «انگیختار اصلی کنش روایت را می‌باید در تداخل میان پی‌آیندی [زمانی] و نتیجه [سببی] پی‌جویی کرد؛ یعنی در روایت، آن چه – که – از پس – می‌آید، به عنوان آن چه – که – معلول – چیزی – است^{۳۱}، خوانده و فهمیده شود.» (همان، ۲۴۸). به عبارتی، روایت میان آنچه پس از X می‌آید و آنچه معلول X است، تداوم می‌یابد.^{۳۲}

برای اینکه به نحوی مشهود و دیداری این مسئله را بنگریم، شعری روایی از احمد شاملو از نظر می‌گذرانیم:

سلاخی می‌گریست

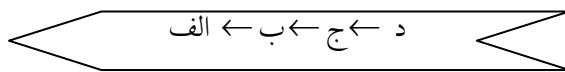
به قناری کوچکی

دل باخته بود.

(شاملو، ۱۳۸۰: ۹۸۰)

پی‌رفت زمان داستان این روایت شعری «طرح‌گونه» این است: ابتدا قناری‌ای بوده و سپس سلاخی که دلباخته آن بوده است و مرگ – روایت‌نشده – آن را می‌بیند و به گریه می‌افتد. در اینجا هم امر زمانمند متواالی دیده می‌شود و هم امر علیتمند. گریه سلاخ، که به لحاظ زمانی برای مرگ قناری امری سپسین است، به علت مرگ قناری است. البته عدم توازنی زمان داستان را با ترتیب زمان سخن نیز در این روایت کوتاه می‌توان دید. متواالی طبیعی زمان داستان چنین است: قناری‌ای بوده است ← سلاخی آن را دوست داشته است، قناری می‌میرد ← (چون سلاخ دلباخته آن بوده است) ← سلاخ می‌گرید. اما در ساحت سخن، ابتدا گریه سلاخ بازنمایی شده است، سپس مرگ روایت‌نشده قناری و درنهایت علت گریه سلاخ. همان طور که مشهود است سخن روایی، ترتیب

رخدادهای داستان را از پایان شروع کرده است. حرکت زمان داستان در اصل چنین است: الف ← ب ← ج ← د؛ اما ترتیب سخن، نظم زمان داستان را برابر هم نموده است: تا اینکه آنها به صورت زیر درآمده‌اند:



این مسئله باعث عدم توازن زمانی میان داستان و سخن و درنتیجه سبب «زمان‌پریشی^{۳۳}» می‌شود.

۳. زمان «در» روایت

یکی از مسائل مهمی که ژرار ژنت به آن پرداخته، پیامدهای ضمنی رابطه نامتوازن میان زمان داستان و زمان سخن است که منجر به گسترش زمانی یا زمان‌پریشی می‌شود. توازن و تطابق کامل، آن‌گاه میسر است که زمان داستان و زمان سخن همان‌دازه باشند که چنین امری اندک‌یاب است. این مسئله بیش از هر چیزی به جهت‌گیری تک‌خطی نظام نشانه‌ای زبان و بعد چندخطی زمان داستان بر می‌گردد. نظم و ترتیب رخدادها در داستان به هر صورتی که باشند، در نظام تک‌ساختی زبان بازنمایی می‌گردند. در این باب ژنت می‌گوید:

بررسی نظم زمانمندانه^{۳۴} روایت، مبنی است بر مقایسه میان ترتیبی که رخدادها یا بخش‌های زمانمند در سخن روایی انتظام می‌یابند، با ترتیب زنجیرهای که همین رخدادها یا بخش‌های زمانمند در داستان دارند؛ به‌گونه‌ای که نظم و ترتیب زمانی مربوط به داستان، یا به واسطه خود روایت مورد اشارت قرار می‌گیرد و یا از این یا آن سرخ فهمیده می‌شود (ژنت، ۹۲: ۲۰۰).

ژنت به‌طورکلی، تمام ناهمانگی‌ها و عدم توازنی‌های ترتیب زمان داستان و زمان سخن (مانند بازگشت زمانی و پیشواز زمانی) را با عنوان «زمان‌پریشی» مطرح می‌کند. به نظر او تعیین دقیق و اندازه‌گیری این زمان‌پریشی‌ها، به‌طور ضمنی مفروض بر وجود نوعی از درجهٔ صفر است که شرط تطابق کامل زمانی میان زمان داستان و زمان سخن روایی است. این نقطه ارجاع بیشتر امری فرضی است تا واقعی.

اگر کلیت خط داستانی روایتی را در نظر بگیریم، بازگشتها و پیشوازهای زمانی در درون همین روایت اولیه یا اصلی شکل می‌گیرند و بهنوعی در بطن آن خط داستانی اصلی «درونه‌گیری» می‌شوند. روایت اصلی یا اولیه^{۳۵}، اصطلاحی است که ثنت آن را مطرح کرده و منظور از آن، سطح داستانی رخدادها یا به عبارتی اولین سطحی است که خواننده با آن رو به رو می‌شود؛ همانند شیوه «داستان در داستان» که داستان اولیه سطح اولیه یا اصلی به شمار می‌آید؛ انواع زمان‌پریشی‌ها نیز در درون سطح اصلی یا اولیه روایت درونه‌گیری می‌شود.

۴. جنبه‌های سه‌گانه زمان

تا پیش از ثنت هیچ‌کس به طور کامل به این جنبه‌های سه‌گانه نپرداخته بود. او زمان را بر اساس سه جنبه بررسی کرده است: ۱. ترتیب^{۳۶}؛ ۲. دیرش^{۳۷}؛ ۳. بسامد^{۳۸}.

«ترتیب» یا نظم عبارت است از توالی رخدادها در داستان و نظم و آرایش آن‌ها به شیوه‌ای خاص و بر مبنای پیرنگ ویژه در سخن یا متن روایی. در باب ترتیب زمانی رخدادها همواره این پرسش به میان می‌آید که رخدادی خاص چه موقع مطرح شده است؟ در اول، وسط یا آخر؟ آیا زمان در درون نظم زمان سخن، دارای بازگشت زمانی یا پیشواز زمانی است؟ پس در «ترتیب» زمانی مسئله این است که آیا بازنمایی روایی پیرو توالی طبیعی رخدادهاست؛ اگر چنین باشد، ما با نظمی گاهشمارانه^{۳۹} رو به رو هستیم و اگر نباشد، با شکلی از زمان‌پریشی. پس، ترتیب زمانی مرتبط است با توازن یا عدم توازن زمان رخدادهای داستانی با برنهشت یا آرایش تک‌ساحتی سخن روایی.

«دیرش» زمانی به تناسب میان طول زمان داستان با طول سخن روایی مربوط است. در باب دیرش زمانی، پرسش اصلی «مقدار» زمان است؛ یعنی اینکه مقدار زمان داستان یک‌سال است، دوهفته است، صدسال است، کوتاه یا طولانی است و معیارهای زمانی از این دست. در باب دیرش زمانی متن نیز مسئله این است که زمان داستان می‌تواند بزرگ‌تر، یا برابر و یا کوچک‌تر از دیرش سخن روایی باشد. فهم و تشریح دیرش

زمانی داستان و ارتباط آن با سخن روایی، مسئله‌دارتر از دو جنبه دیگر است؛ به‌گونه‌ای که ژنت و ریمون-کنان^۴ هم معیار خرسندکننده‌ای بر آن نیافهنه‌اند.

«بسامد» زمانی مبتنی است بر اینکه یک رخداد، چندبار در یک سخن روایی تکرار می‌شود؛ به عبارتی دیگر، بسامد مربوط است به روابط و مناسبات میان شمار زمان‌هایی که رخدادی روی می‌دهد و بین دفعاتی که آن رخداد نقل و روایت می‌شود؛ برای مثال رخدادی واحد می‌تواند در زمان‌های متفاوت به‌وسیله شخصیت‌های گوناگون نقل و روایت شود.

به طور کلی، ژنت بر اساس مفهوم «ترتیب زمانی»، روابط میان توالی رخدادها در داستان و نظم و برنهشت خطی آن‌ها را در متن می‌کاود. او بر حسب مفهوم «دیرش»، در پی بررسی روابط میان مدت زمانی است که رخدادها برای رویدادنشان تصرف می‌کنند و میزان حجمی که از متن برای روایت آن‌ها صرف می‌شود. وی به موجب مفهوم «بسامد»، به شمار زمان‌هایی توجه می‌کند که رخدادی در متن ظاهر می‌گردد و شمار دفعاتی که همان رخداد در متن روایت می‌شود.

۱-۴. ترتیب

روایتشناسان، تفاوت میان زمان داستان و زمان متن و شیوه ترتیب زمان در روایت را با اصطلاحاتی برگرفته از هنر سینما یا روان‌شناسی توضیح می‌دهند؛ اصطلاحاتی همچون بازگشت به گذشته^۴، پرش به آینده^۴ یا پیش‌نگری^۴ و پس‌نگری^۴. اما روایتشناسان ساختارگرا برای پرهیز از معنای ضمنی سینمایی و روان‌شناسانه این اصطلاحات، واژه‌های دیگری را سکه زدند.

ژنت عدم توازنی‌های ترتیب را با اصطلاحات بازگشت زمانی^۵ و پیشواز زمانی^۶ مطرح می‌کند. تودorf در باب زمان‌پریشی می‌گوید:

ساده‌ترین رابطه‌ای که مشاهده می‌شود، رابطه «ترتیب» است. ترتیب زمان روایت (سخن) با ترتیب زمان روایتشده (داستان) متوازن نیست، و بهناگزیر در ترتیب وقایع «پیشین و پسین» تغییر به وجود می‌آورد. دلیل تغییر این ترتیب، در تفاوت میان این دو نوع زمان نهفته است. زمانمندی سخن تک‌ساحتی است و زمانمندی داستان

چندساختی. در نتیجه، ناممکن بودگی زمانمندی به «زمانپریشی» می‌انجامد (تودورف، ۱۳۷۹: ۵۹).

بازگشت زمانی، عبارت است از روایت رخدادی در مقطعی از متن پس از آنکه رخدادهای متأخرتر از آن رخداد، روایت شده باشند. در چنین حالتی، کنش روایت به مقطعی از گذشته داستان بازمی‌گردد؛ یعنی زمان داستان به عقب بر می‌گردد، ولی نظم فضایی-زمانی سخن به پیش. در مقابل، پیشواز زمانی، روایت رخدادی است در مقطعی از متن، پیش از آنکه رخدادهای از پس آینده به لحاظ زمانی روایت شوند. در چنین حالتی، زمان داستان بر زمان سخن پیشی می‌گیرد. اگر رخدادهای الف، ب، پ در ترتیب متن به صورت ب، پ، الف بیایند، الف نوعی بازگشت زمانی است؛ از دیگر سوی، اگر همان رخدادها در ترتیب متن به شکل پ، الف، ب بیایند، پ نوعی پیشواز زمانی است (ریمون-کنان، ۲۰۰۲: ۴۶).

البته نمونه پیشواز زمانی اندکیاب‌تر و نامعمول‌تر از بازگشت زمانی است. به نظر ژنت و ریمون کنان، چنین زمانپریشی‌ای مخصوص روایت‌های کتب مقدس، حماسه‌های *ایلیاد* و *ادیسه* و روایت‌های «پیشگویانه» است. چنین پیشوازهای زمانی را «پیرنگ تقدیرساز^{۴۷}» می‌خوانند.

از نظر ژنت، روایت اصلی که تا حدی چرخه‌ای است، سطحی زمانی است که بر حسب آن، یک زمانپریشی، به معنای دقیق کلمه تعریف می‌شود. ژنت زمانپریشی‌ای را که اطلاعاتی در باب شخصیت‌ها، رخدادها و حوادث یک خط داستانی همسان فراهم بیاورد، بازگشت زمانی روایت هم‌گوی^{۴۸} می‌نامد. اگر بازگشت زمانی، به رخدادها، شخصیت‌ها یا خط داستانی دیگری اشاره داشته باشد، ژنت آن را اصطلاح بازگشت زمانی روایت دیگرگوی^{۴۹} می‌خواند.

بازگشت زمانی و پیشواز زمانی به دو صورت درونی و بیرونی می‌باشند. به طور کلی، زمانپریشی بیرونی به بازنمایی رخدادهایی می‌پردازد که قبل از آغاز یا پس از پایان خط اصلی داستان یا روایت اصلی و اولیه باشند؛ اما زمانپریشی‌های درونی در امتداد خط اصلی داستان و در درون زمان خود داستان روی می‌دهند. اما بازگشت زمانی بیرونی^{۵۰}، رخدادهایی را بازنمایی می‌کند که پیش از آغاز خط اصلی داستان

اتفاق افتاده باشند؛ به عبارتی به پیشا-تاریخ روایت ارجاع دارد. از دیگر سوی، پیشوار زمانی بیرونی^{۵۱} شامل نقل و روایت رخدادهایی است که پس از پایان خط اصلی داستان یا روایت اصلی رخ بدھند. در این باب، ژنت می‌گوید:

بازگشت زمانی بیرونی، با توجه به این واقعیت که بیرونی است، از خطر مداخله و رویارویی با روایت اصلی می‌پرهیزد؛ چرا که تنها کارکرد آن تکمیل روایت اصلی و آگاه ساختن خواننده از فلان یا بهمان امر «پیشین» است. اما مسئله در باب بازگشت زمانی درونی، طور دیگری است: از آنجا که گستره زمانی آن محاط در گستره روایت اصلی است، مسئله آشکار افزونگی^{۵۲} [یا بادکردن حجم زمانی روایت اصلی] و برخورد با آن را دارد (ژنت، ۲۰۰۰: ۹۱-۹۲).

۴-۲. دیرش یا امتداد زمانی

مسئله‌ای که در خصوص رابطه زمان داستان با زمان سخن درخور توجه است دیرش یا طول زمان داستان با طول سخن روایی یا به عبارتی بهتر، دیرش زمانی خواندن متن می‌باشد. ژنت، دیرش متن را شبه-دیرش^{۵۳} می‌خواند؛ زیرا طول یا دیرش متن، فضایی است که با خوانش به زمان مبدّل می‌شود؛ مثل جاده با کنش پیمودن آن. منظور از دیرش در روایتشناسی، مجموعه‌ای از موقعیت‌ها و پدیدارهای است که طول زمان داستان را با طول زمان سخن مرتبط می‌سازد. روایتشناسان، براساس مفهوم دیرش، ارتباط میان زمانی را بررسی می‌کنند که رخدادها برای رویدادنشان نیاز دارند و مقدار یا حجمی که از متن به آن‌ها اختصاص داده شده است.

توضیح دیرش زمانی، پیچیده‌تر از مفاهیم ترتیب و بسامد زمانی است. در باب ترتیب و بسامد زمانی بهسادگی می‌توان گفت این‌ها قادرند در نظام تکساحتی متن جایه‌جا شوند. متن یا سخن روایی، خود در جایگاه یک فضا وجود دارد؛ برای مثال با توجه به مفهوم ترتیب، رخداد «الف» در نظام تکساحتی متن پس از رخداد «ب» روایت شود یا با توجه به مفهوم بسامد، رخداد «پ» می‌تواند دوبار در یک روایت، آن هم در یک نظام تکخطی رویه‌پیش روایت شود. اما بیان تناظر و حتی مقایسه میان دیرش داستان و دیرش سخن روایی، مشکل‌تر از موارد پیشین است؛ زیرا دیرش و طول سخن روایی یا بر مبنای کنش روایتگری آن است یا بر مبنای خوانش آن، و تنها

سنجه زمانی برای اندازه‌گیری زمان سخن روایی همان زمان خوانش است که این هم امری است که هر خواننده‌ای بهشیوه خود متن را می‌خواند. به‌طورکلی، دیرش زمان داستان با دیرش زمان سخن نامتوازن است؛ برای مثال هفت سال از زندگی شخصیتی که در هفت صفحه آمده باشد، می‌توان در کمتر از نیم ساعت خواند یا روایت کرد. تنها وقتی که دیرش زمانی داستان با دیرش زمانی سخن متوازن می‌شود، جایگاهی است که سخن روایی به بازنمایی کلام و گفت‌وگوی شخصیت‌ها می‌پردازد؛ زیرا همان طول و مقدار زمانی که برای روایت و بازنمایی گفتار شخصیت‌ها احتیاج است، همان مقدار زمان نیز برای خوانش متن نیاز است. اینجاست که دیرش زمانی داستان و سخن تا حد زیادی با هم هماهنگ می‌شوند. اصطلاحی که ژنت برای این نوع دیرش به کار می‌برد، «هم‌دیرش»^۴ است. از این‌روی، «بازنمایی هم‌دیرشی چنان است که زمان سخن و زمان داستان تقریباً باهم برابر باشند.» (جان^۵، ۲۰۰۳، ۵، ۲۰۰۳: N.).

۱-۲-۴. حالات مختلف دیرش زمان داستان و سخن درنگ^۶

در این حالت، زمان سخن صرف توصیف یا تفسیر می‌شود، زمان داستان از حرکت باز می‌ایستد و به‌واقع هیچ کنشی صورت نمی‌پذیرد. به‌گفته تودورف «این حالت زمانی اتفاق می‌افتد که زمان سخن در زمان داستان هیچ قرینه‌ای نداشته باشد.» (تودورف، ۱۳۷۹: ۶۰). ریمون-کنان نیز در این باب، اصطلاح «درنگ توصیفی»^۷ را به کار می‌برد: «سرعت حداقل به‌مثابة درنگ توصیفی ظهور می‌نماید. یعنی آنجا که بخشی از متن [زمان سخن] مطابق با دیرش صفر داستان است.» (ریمون کنان، ۲۰۰۲: ۵۲).

حذف و ایجاد^۸

یعنی شکاف آشکار یا پنهان در توالی داستان برای حرکت دادن یا پراندن داستان به جلو؛ به عبارتی مقداری از زمان، مربوط به داستان است که به‌هیچ وجه در متن نقل و بازنمایی نشده باشد. در چنین حالتی، زمان داستان برای خود حرکت می‌کند؛ ولی سخن متوقف می‌ماند. حذف در واقع، بیشترین شتاب و سرعت در زمان داستان است که روایت نمی‌شود؛ ولی فهمیده می‌شود. تودورف در این باره می‌گوید: «حالی است

که در آن زمان داستان هیچ قرینه‌ای در زمان سخن نداشته باشد و این، یعنی کنارگذاشتن کامل یک دوره زمانی یا حذف.» (تدورف، ۱۳۷۹: ۶۰). برای مثال اگر گفته شود «صبح روز بعد از خواب بیدار شدیم و فردایش به بقیه کارها پرداختیم»، در اینجا حادث و رخدادهای شب حذف شده‌اند. بسیاری از نظریه‌پردازان حذف را نوعی افزایش شتاب زمان داستانی می‌دانند.

شتاب^{۵۹}

چنان است که زمان بخشی از سخن یا متن بهنحو چشمگیری، کوتاه‌تر از زمان داستان باشد. این گونه شتاب، در بسیاری از متون دیده می‌شود که زمان داستان بسیار طولانی‌تر از زمان سخن باشد. چندین سال می‌تواند در خلاصه‌ای از سخن بیان شود. ریمون کنان می‌گوید: «فرایند شتاب با صرف بخش کوتاهی از متن [سخن روایی] برای یک دوره طولانی از داستان پدید می‌آید.» (ریمون کنان، ۲۰۰۲: ۵۲).

واشتاب^{۶۰}

واشتاب، یعنی بخشی از سخن روایی بهنحو چشمگیری، طولانی‌تر از زمان داستان باشد. فرایند واشتاب به این صورت است که بخش یا زنجیره‌ای طولانی از متن، به لحظه کوتاهی از زمان داستان اختصاص داده شود. واشتاب به این معناست که دیرش زمانی-فضایی سخن بزرگ‌تر از زمان داستان باشد. توصیف مفصل جزئیات حرکت یک شخصیت نمودار بزرگ‌تر بودن زمان سخن از زمان داستان است. در حالتی که دو امر مقارن با هم روی بدھند، در نظام تکساحتی و تکخطی زبان یکی پس از دیگری روایت می‌شوند؛ مسلم است که زمان بازگویی یا روایت و خوانش سخن بیشتر از زمان رخدادهای مقارن داستانی است. از این روی، زبان نمی‌تواند دو رخداد را با هم روایت کند که در «آن واحد» روی داده‌اند، بلکه یکی را پس از دیگری در نظام تکساحتی خود جای می‌دهد؛ زیرا نشانه‌های زبانی مبتنی بر زنجیره نحوی تکخطی‌ای هستند که نظام چندخطی زمان داستان را در همین نحو تکخطی جای می‌دهند. برخلاف نظام نشانه‌ای سینما یا هنر نمایش که می‌تواند رخدادهای چندخطی و مقارن با هم را در واسطه بیانی خود «در آن واحد» نمایش دهند. این امر، یکی از فصول ممیز سخن روایی زبانی با دیگر روایت‌هاست.

اما در میان این دو قطب شتاب و واشتاب، امکانات فراوانی از ضرباوهنگ زمان داستانی و سخن هست که عامترین آنها چکیده^{۶۱} و نمایش صحنه^{۶۲} است. این‌ها را به اختصار شرح می‌دهیم:

چکیده یا تلخیص: حالتی از روایت است که در آن، پی‌آیندی و توالی رخدادها بر مبنای گزارشی فشرده و متراکم بیان شوند. در حالت چکیده، ضرباوهنگ زمان داستان از طریق فشردگی و تراکم متن - بنیاد به دست می‌آید؛ یعنی زمان سخن کوتاه‌تر از زمان داستان خواهد بود. البته درجه تراکم و فشردگی چکیده‌ای در مقایسه با چکیده دیگر متغیر است.

نمایش صحنه: حالتی است که در آن، زمان داستان و زمان سخن پا به پای هم پیش می‌روند؛ یعنی دیرش داستان و دیرش سخن هماهنگ می‌شوند. چنین حالتی، مبتنی بر روایت مفصل و پرجزئیات رخداد است. در چنین وضعی، زمان داستان و زمان متن هم دیرش می‌شوند. ریمون کنان می‌گوید در چنین حالتی «آنچه ویژگی نمایش صحنه را مشخص می‌کند، کمیت اطلاعات روایتی است از یک سو، و حذف و کارنهادن نسبی روای است از دیگر سوی». (همان، ۵۴). نمایش صحنه در واقع تلاشی برای به نمایش گذاشتن رخدادها و در واقع نوعی محاکات است.

۳-۴. بسامد

آخرین رابطه میان زمان سخن و زمان داستان بسامد است. بسامد به سخنی دقیق‌تر، ارتباط میان شمار زمان‌هایی است که رخدادی روی می‌دهد و شمار زمان‌هایی که همان رخداد بازگویی یا روایت می‌شود. به‌واقع، بسامد با تمهدات راوی برای نقل و روایت تکرارشونده یا فشرده پیوند دارد. ضروری است ذکر شود که هیچ رخدادی در تمام جنبه‌ها و سویه‌هایش تکرارپذیر نخواهد بود و هیچ بخش یا زنجیره تکرارشونده‌ای از متن نیز همان نیست که از قبل بوده است؛ زیرا جایگاه جدید رخداد و سخن روایی، بافتاری متفاوت با گذشته دارد؛ اما به‌حال، روابط بسامدی میان زمان

داستان و زمان سخن، خود مبتنی بر سه امکان است که هیچ‌کس پیش از ثنت به آن‌ها اشاره نکرده است:

۱-۳-۴. روایت تکمحور^{۶۳}: «چنان است که در آن یک سخن روایی واحد، رخداد واحدی را تکرار کند.» (تودورف، ۱۳۷۹: ۶۱). چنین شکلی از بسامد، عمومی‌ترین نوع بسامد روایی، و مبتنی بر رابطه میان شمار زمان داستان و شمار روایت آن در سخن است. در چنین حالتی، به لحاظ بسامدی، هر رخدادی مطابق با یک واحد روایی است.

۲-۳-۴. روایت چندمحور^{۶۴}: یعنی نقل و گزارش چندباره رخدادی که یکمرتبه اتفاق افتاده است. تودورف در توضیح روایت چندمحور می‌گوید:

روایت چندمحور از فرایندهای گوناگون نتیجه می‌شود؛ فرایندهایی نظیر پرداختن مکرر به داستانی واحد توسط شخصیت واحد، روایتهای مکمل چندین شخصیت داستانی درباره پدیده‌ای واحد... و روایتهای متناقض یک یا چند شخصیت که ما را به واقعیت داشتن یک رخداد خاص یا نسبت به مضمون دقیق آن دچار شک و تردید می‌کنند (همان، ۶۱).

۳-۳-۴. روایت تکرارشونده^{۶۵}: یعنی یکبار نقل و گزارش رخدادهایی که چندبار اتفاق افتاده است. این چنین تمهدی به مدد افعال استمراری گفته می‌شود که یکبار زمان متن را به خود اختصاص می‌دهد. تودورف در این باب می‌گوید:

روایت تکرارشونده در تمام ادبیات کلاسیک تمهدی شناخته شده است که البته نقش محدودی در آن ایفا می‌کند. نویسنده معمولاً حالت پایدار آغازینی را به کمک افعال استمراری (که ارزش تکرارشونده دارند) بیان می‌کند و این عمل را پیش از وارد کردن مجموعه رخدادهای ویژه‌ای انجام می‌دهد که گزارش او را خواهد ساخت (همان، ۶۲).

۴-۳-۴. تکرار متشابه: نوع دیگری از بسامد هست که روایت‌شناسان به آن اشاره نکرده‌اند و به نظر نگارنده در بسیاری از روایتهای داستانی می‌تواند نقشی مهم داشته باشد. این نوع بسامد را «تکرار متشابه» یا «بسامد شباهت» می‌نامیم. در چنین شیوه‌ای، رخدادی با دیرش داستانی و دیرش سخنی ویژه خود روایت می‌شود و سپس رخدادی

مشابه و همانند آن، با دیرش زمان داستان و زمان سخن مخصوص به خود، در همان خط داستانی اصلی روایت می‌شود.

۵. فاصله زمان (رخدادهای) داستان با کنش روایت

ژنت علاوه بر داستان و سخن، سطح سومی را معرفی کرده که موسوم به سطح روایتگری^{۶۷} یا کنش روایت است. روایتگری به نظر او عملی است که در خودش خلاصه می‌شود؛ سطحی است که راوی در آن روایت تولید می‌کند و متفاوت و متمایز با سطح داستان و سخن روایی، و مربوط به فرایند تولید روایت است. سطح کنش روایت همواره با سطح زمان رخدادهای داستان، فاصله‌های زمانی متفاوتی دارد که به طور کلی به چهار صورت است:

۱-۵. روایت پس از داستان^{۶۸}: عقل سليم می‌گوید کنش روایت و فرایند تولید آن همواره پس از رخدادهای داستان باشد و به لحاظ زمانی پس از زمان داستان بیاید. از این روی «همواره فاصله‌ای هست میان زمان وقوع رخدادها در داستان، و میان زمان کنش روایت کردن آن‌ها. البته فاصله زمانی میان روایت پس از رخداد داستان، از هر متنی تا متن دیگر تفاوت دارد.» (ریمون-کنان، ۹۰۰۲: ۲۰۰). برای مثال فاصله زمانی میان رخدادها یا زمان داستانی بیگانه آلبکامو^{۶۹} با کنش روایت، یک روز است و در آرزوهای بزرگ چهارده روز.

۲-۵. روایت پیش از داستان^{۷۰}: «یعنی روایت رخدادها پیش از آنکه زمان وقوع آن‌ها فرا رسیده باشد. نمونه‌های این نوع روایت فالبینی و پیشگویی (روایی) است.» (مککولان، ۳۱۵: ۲۰۰۰). در واقع، هر نوع پیشواز زمانی، نوعی روایت پیش از زمان رخداد است.

۳-۵. روایت همزمان داستان^{۷۱}: به گونه‌ای است که کنش روایت با زمان داستان رخدادها همزمان باشد. همچون گزارش‌های بر روی صحنه یا گزارش‌های مسابقات ورزشی.

۴-۵. روایت جابه‌جاشونده^{۷۲} : هنگامی است که روایت و رخداد با هم همزمان نباشند، بلکه به تناوب یکی پس از دیگری بیانند؛ یا کنش روایت موجب پدیدآمدن رخدادی شود و درنتیجه رخداد نیز باعث روایت شدن خود شود؛ یا اینکه کنش روایت میان دولحظه از یک کش واقع شود. مثال‌های این نوع روایتگری، رمان‌های ترسیلی است. در چنین حالتی، نوشتمنامه‌ای هم به معنای روایت رخدادی از گذشته نزدیک است و هم موجب پدیدآمدن رخدادی در آینده می‌شود.

نتیجه‌گیری

نتیجه‌های که از این مقاله گرفته می‌شود این است که یکی از جنبه‌های پدیداری زمان، تبلور و تجسم آن در ساحت روایت است؛ از دیگر سوی، یکی از مؤلفه‌های اصلی و اساسی روایت، زمان است که خط سیر روایت بر حسب آن به پیش می‌رود. روایت داستانی به سبب آنکه دارای دو بعد زمان دال (سخن روایت) و زمان مدلول (داستان روایت) است، همین امر می‌تواند یکی از وجوده ممیز روایت داستانی و یکی از تعاریف ساختارگرایانه آن باشد. افزون بر این، می‌توان گفت زمان بعد و سویهای اساسی در روایت است؛ ولی هر روایت برای آنکه به داستانی پیرنگدار مبدل شود، ضرورت دارد رخدادهای آن علاوه بر زمانمندی، واجد اصل علیتمندی هم باشد. با توجه به مسئله چگونگی تجسم زمان در روایت (یعنی بر حسب مفاهیم ترتیب، دیرش و بسامد) می‌توان به چگونگی ساختار زمان در روایت‌های داستانی پی برداشت. تشرح و تحلیل مسائل یادشده در مقاله، به معنای «دستور زبان» زمان در روایت است؛ یعنی به واقع تحلیلی است توصیفی از زمان در روایت. بیان چنین مسائلی مربوط به داستانی خاص نیست، بلکه با کلیت سخن روایی و داستانی ارتباط دارد. به مدد دیدگاهها و ژرفانگری‌های نظریه‌پردازان، سازه‌ها و ساختارهایی بر ما روشن و آشکار می‌شوند که گویی پیش‌تر چنین مواردی را نمی‌دیدهایم. نظریه روایتشناسی ساختارگرایانه، نظریه‌ای ارزش‌دارانه و تجویزی نیست که بخواهد بگوید زمان در روایت می‌باید چنین و چنان باشد، بلکه دیدگاهی است که به «توصیف» ساختارها و سازه‌های روایی

می‌پردازد و دستور زبان و نحو ساختار عام سخن‌ها و روایت‌ها و سازه‌های تشکیل‌دهنده آن‌ها را عیان می‌سازد.

پی‌نوشت‌ها

1. Albert Einstein
2. Augustine
3. Husserl
4. Kant
5. Thing in Itself
6. Being – in – Time
7. Becoming
8. Successivity
9. Poul Ricour
10. Narrative Competence
11. Gerald Prince
12. Marcel Proust
13. Thomas Mann
14. Tomaszewski
15. Thematics
16. Seymor Chatman
17. Spatial
18. Genette
19. Metonomically
20. Christian Metz
21. Space –Significate –Space-Signifire.
22. Space-Significate-Time-Signifier.
23. Time –Significate-Time-Signifier.
24. Todorov
25. Roland Barthes
26. Cardinal or Nucleir
27. Catalyses
28. Concecutive
29. Consequential
30. Post Hoc Ergo Propter Hoc
31. What – Comes- after as what – Is Caused by
32. After Thing therfore Because of Thing
33. Anachrony
34. Temporal Order
35. First narrative
36. Order
37. Duratian

- 38. Frequency
- 39. Chronological
- 40. Rimmon-Kenan
- 41. Flashback
- 42. Flashforward
- 43. Anticipation
- 44. Retrospection
- 45. Analepsis
- 46. Prolepsis
- 47. Plot of Predestination
- 48. Homodiegetic Analepsis
- 49. Heterodiegetic Analepsis
- 50. External Analepsis
- 51. External Prolepsis
- 52. Reductancy
- 53. Psedu – Duration
- 54. Isochrony
- 55. Jahn
- 56. Pause
- 57. Descriptive Pause
- 58. Ellipsis
- 59. Acceleration
- 60. Deceleration
- 61. Summery
- 62. Sence
- 63. Singulative
- 64. Repetative
- 65. Iterative
- 66. Narration
- 67. Ulterior Narration
- 68. Albert Camus
- 69. Antenrior Narration
- 70. Macquillan
- 71. Simultaneous Narration
- 72. Intercalated Narration

منابع

- احمدی، بابک. (۱۳۷۸). **ساختار و تأویل متن**. ج ۴. تهران: مرکز.
- تودورف، تزوستان. (۱۳۷۹). **بوطیقای ساختارگرای**. ترجمه محمد نبوی. تهران: آگاه.
- شاملو، احمد. (۱۳۸۰). **مجموعه آثار**. ج ۱. تهران: نگاه.

- Barthes, Roland . (1975) . " An Introduction to the Structural Analysis of Narrative" . *New literary Histary*. 6, N2. PP. 237 – 272.
- Chatman, Seymour. (1975)."Towards a Theory of Narrative".*New literary History*. 6, N 2 . PP.295-318.
- Genette , Gerard .(2000)."Order in Narrative" in *Narrative Reader*.Martin Macquillan. London and New York: Routledge.
- John, Man fred. (2003) . "On Narratology". <[www.uni-koeln](http://www.uni-koeln.de/ameo2/ppp.htm)> De/ameo2/ppp.htm.
- Macquillan, Martin.(2000). *Narrative Reader*. London and New York: Routledge.
- Prince, Jerald. (2000) ." On Narrataloyy" in *Narrative Reader*. Martin Macquillan. London and New York : Rautledge.
- Ricour, paul. (1980)."Narrative Time". *Critical Inquiry*. 7. pp.169- 176.
- Rimmon-kenan, shlomith. (2002). *Narrative Fiction*. 2nd edn. London and New York: Routledge.